

FADLALLAH-İ HURUFİNİN  
WAŞİYYAT-NĀMA'SI VEYA WĀŞĀYĀ'SI

ABDÜLBAKİ GÖLPINARLI

İstanbul Üniversitesi Kütüphanesi'nde, Farsça el yazması eserler arasında bir mecmua vardır ki, 1291 numarada kayıtlıdır ve Türkçe, en çok Farsça, manzum ve mensur risâleleri ihtiva eder. Bunların hepsi Hurûfî mezhebine dâirdir, *Cauidân-nāma*'nin başlangıcının te'vili (31 b — 37 a), *Tawhîd-nāma*'den bir kısım (vr. 19 a — 30 a), *Kursî-nāma* (vr. 30 a — 31 b), *Istiwa-nāma*'nin güç bir kısmının izahı (vr. 55 b — 56 a), ve başkaları gibi. Bu mecmua 10,5 × 15 (6 × 11,5) cm. ebadında olup, cildi yenidir. Yazısı okunaklı bir tâliktir. Yazı ve kâğıttan anlaşıldığına göre, hicrî XII. yüzyıla aittir. Varak 38<sup>a</sup> — 45<sup>a</sup> arasında Hurufîlik mezhebinin kurucusu ve hurufilerin imamı ve kendine uydukları şahıs olan Fadlallâh-î Hurûfî'nin *Waşîyyat-nāma*'si veya *Wāşāyā*'si vardır.

Bu *Waşîyyat-nāma*'yi bize gösterip, neşretmemiz için bizi teşvik eden Prof. H. Ritter'e teşekkür ederiz. Bunun tahlil ve tenkidini ileriye bırakarak, şimdilik okuyuculara metnini takdim ediyoruz.

وصیت نامه فضل الله حروفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه این پدر آنست که قصه ما حالیا با حق تع افتاده است  
احوال چند با درویش حاجی گفته ایم در باب آن فرزندان می باید  
که از سخن حاجی تجاوز نکنند که غم و غصه بسیار بخود راه ندهند  
و چه کنند که غم و غصه را بخود راه ندهند خاطر بخاندان انبیا و اولیا  
برند و برده و اسیر شدن ایشان بران فرزندان پوشیده نباشد نه مرا

درجهان هیچ نگرانی بغير از ان فرزندان و بی کسان بجاء دیگر نیست اما  
خدای تم کس بی کسانست امروز آن مظلومان بی کس مانده اند  
باشد که کس بی کسان رحم کند و بر بی کسیء شما بخشاید

من حسن وقت ونا اهلان زید وشبر (شمر) من

روزگارم جمله عاشورا (و) شروان کربلا

اکنون همشیره بزرگ میباید که همسیرگان کوچک بهتر از ان  
زندگانی کند که میکرد وجه کند که نکند فرزند کوچک می باید که  
از فرمان همشیره بزرگ بدر نرود و در باب هر یک وصیتی با حاجی  
کردام از ان بدر روند اگر قضیه باشد ومهمی کس بسید محمد وسید  
حسین فرستد که ایشانرا آنچه از دست بر آید تقصیر نکند درویشان که  
آنجا اند رئیس وکیه آنچه وظیفه (وظیفه) باشد تقصیر نکند که  
بحیوات دینی چندان بقا واعتمادی نیست عورات بجمیع سلام بخوانند  
مدارند (؟) خورد و بزرگ اطفال واعیان سید علی مرجبا وحسین  
وشمس الدین سر حک سلام بخواند والده فرزند قوام الدین سلام بخواند  
سلام بخواجه فخرالدین بیچاره مستمند رسانند الله الله الله که در رعایت  
فرزندان تقصیر نکنند و ناموس خدای را قائم دارد خانه کیا سلام  
بخواند خانه رئیس سلام بخواند اعتماد بر قول حاجی کند و درین باب  
تقصیر نکند

وکیل مطلق من وفرزندان من همشیره بزرگ سلام الله است  
حاجی برین گواست رئیس برین گواهی بدهد کیا برین گواهی بدهد  
مکتوب ویک سر جماعت فرزندان بخوانند دل در خدای بندد که کس  
بی کسان و چاره ساز بیچارگان اوست بجهت این تفرقه بخود راه ندهد  
که این پدر از قبل دین تفرقه ندارد این قدر سلامت هست ما مسکینان  
و بی کسان از ان بسار ملامت ندارم که در روز بیرون آمدن خاطر آن  
مسکین از من ملول بود و ایشانرا رنجانیده بودم هر چند که نظر بر



دینی و دنیاوی بغیر ازان فرزندان نیست که بغایت غایت بی کس و بی نوا افتاده اند و هیچ کس ندارند بغیر کس بی کسان و چاره ساز خیارگان دل در خدای تع بندهند و رعایت جانب همشیرگان بیشتر کنند و ایشان را کمتر رنجانند .

اگرچه برای مصلحت ایشان باشد آن رنجش فرزندان عزیزان مسکینان بی مادر سلام بخوانند دل در خدای تع بندهند جزع و فزع بسیار بخود راه ندهند مصلحت در آنست که از نجاکت بکوشه متفرق شوند چنانکه اهل با کویه خبر ندارند که هر طرف که بروند مردم بدانند بطلب ایشان البته بیایند و بطلبند اگر خواجه فخرالدین آمده باشد همشیره بزرگوار بر دارد بجایی رود که کسی ره با نجاکت نتواند بردن که او کجاست تا رسیدن خبر من و همشیره میانه رئیس محمود و همشیره کوچک را پیش کیا و اگر خواجه فخرالدین نیامده باشد رئیس دو همشیره کوچک را با خود برد و کیا بزرگرا و اگر نه کیا همشیره کوچک را ببرد درویش حاجی همشیره بزرگرا و عایشه را با خود برد و عایشه را در عقد ازدانگار که (آرد زهار که؟) همشیرگانرا عزیز دارد بهر چیزی ایشانرا نه رنجانند که بغایت بی کس شده اند آن غرور نموده است و آن نازنینها را گر رضاء من میخواهید نماز بسیار گذارند و چیزی البته بخوانند و از فرمان همشیره بزرگ بدر روند حالیا ما را می بردند تا فضا بکجا رسد آن فرزندان بکلی نومیث نباشد که شاید که به بود در ضمن این معنی باشد چه توان کرد تدبیر الهی چنین بود چاره نیست و اگر خواهران از هم جدا نمیشود و حق بطرف شما هست که ترک هم نتوانست کرد هر سه با همدیگر باشید اگر خواجه فخرالدین قبول میکند و آنجاست شما را بر دارد و بجایی رود که هیچ را خبر نباشد تغیر جامه وضع خود نکنند و بطرفه (طرفه) مردم سروانی و کوهسره برآیند و جامه های حصین و حکم روند و بدین رودی (زودی) تدبیر کنند پیش ازان که از اردو کسی بطلب ایشان البته البته که در رفتن



دهد و كوچكتر را بمولانا كمال‌الدين فوام‌الدين طلب كند و بدهد و درين باب زهار كه تقصير نكند و ناموس نگاه دارد كه من بخود اين كار چه گونه كنم وصيت پدر تست مبدا كه بدنامي واقع شود و در راه روز بدست ظالمان و مفسدان در افتد و بدنامي حاصل شود و خود را در سر كار ايشان كرديم تا بدنام نشوند خدمت سيد حسين بارياء و تضرع (كذا) او را چه شرح دهيم در باب حلم مسئله چند پيش مولانا محمود است طلب دارند ظهر (ظاهر؟) احوال چند با حاجي گفته‌ام با هسته معلوم كند و حاجي را عزيز دارد و در قضا (قضايا) با درویشان مسورت كنند اگر مصلحت داند فرزند كوچك را سيد علي ابن سيد محمد بدهد و ميانه سيد حسين وقتي كه تفرقه باشد كيا از عقب ايشان او برد مصلحت است كه عايشه را يا بحاجي يا بمولانا عزالدين باشد بدهند بزي حاجي اوليست تا حاجي با شما تواند بود و علي محرم است او را با خود برند سيد علي بايد كه در خدمت تقصير نكند وقت كارست ضايع نماد البته غم و غصه بخود راه ندهد وصيت اين پدر آنست كه قضيه گفته‌ام در باب آن فرزندان و در چيزي خواندن و نماز گذاردن وصيت اين پدر آنست كه تقصير نكنند البته البته كه آكسي هجي يا هجيه (؟ كذا) بره مرد در خانه كه اول گواهو (كذا) بكنند كاغدي هسي هر كه بان شهر آيند بخود راه ندهند خاطر ايشان بدان فرزندان پوشده نباشد مرأ در جهان هيچ نگراني بغير ازان فرزندان نيست انبيا خدای تعالی امروز آن مظلومان بي كس ماده اند باشد كس بي كسان رحم و بر بي كسي شما بخشاید

من حسين وقت و نا اهلان يريد و شهر (شهر) من

روزگارم جمله عاشورا و شروان كربلا

اكنون همشيره بزرگ ميبايد كه همشيرگان كوچك بهتر ازان زندگي كند كه ميكرد و چه كند كه نكند فرزندان كوچك ميبايد كه از فرمان

همشیره بزرگ بدرزود در باب هر یکی وصیتی ما حاجی کرده ام ازان بدرزود اگر قضی باشد ومهمی کسی کس بر سید محمد وسید حسین بفرستد که ایشانرا آنچه از دست بر آید تقصیر نکند درویشان که آنجا اند رئیس وکیا<sup>1</sup> آنچه وظیفه باشد تقصیر نکند که برحیوان دینی چندان بقا و اعتمادی بسبب درویش محمد اعتماد بر قول حاجی کنند درین باب تقصیر نکند وکیل مطلق فرزندان من همشیره بزرگ سلام الا هست (الله است) حاجی برین گواهیست رئیس برین گواهی بدهند کیا برین گواهی بدهد عور(ا)ت بجمع سلام بخوانند همت دارند خرد وبزرگ اطفال وعیال سید علی مرحبا حسن وحسین وعلی سرحک سلام بخواند والده فرزندان قوام الدین سلام بخواند سلام ما بخواجه فخرالدین بیچاره مستمند البته البته در رعایت فرزندان تقصیر نکند و ناموس خدایرا قایم دارند وخانه کیا سلام بخواند ومن کاتب عز فضلہ وجلت کلمتہ کہ در حالت حبس بحمدم زاده علیان سلام الله علیها نوشته در اوراق محبت نامه الهی نهادہ یک د(ل) ازاشوق تو بر سر سخنها درام قاصدی نیست کہ در پیش تو تفریر کند خدا برحال این فقیر گواهیست کہ بغیر از تفرقه و اطفال ومفارقت اصحاب هیچ نگرانی نمانده مسئله چند کہ نگرانی بود تسلیم آن عزیزان کرداست اگر حق تمالی بجمعی نیک خواسته باشد برسد باقی ما چه خواهد کرد یا رب یا رب سبها من

من حسین وقت ونا اهلان یزید وشیر (شمر) من

روزگارم جمله عاشورا وشروان کربلا

بران عزیز پوشیده نیست کہ ازجهت دین فقیر را نگرانی نمانده است سلام ودعا درین آخر همه اصحاب ویاران ودوستان برساند ونوعی سازد کہ با اهستگی این فائده وحقایق وان آیات به ایشان برسد

1 که ایشانرا ... وکیا : در حاشیه بهمان خط

روزی چند بگوشه چون خبر ما رسد که بکجا رسید بگوشه ناشناخت و از فروکش کند و آترا ضبط کند این توقع است از ان فرزندان و اماندگان و محنت زدگان را از ما پرسند یکی سطر اول را نمی شایست خواندن منوجه آوردی اعلی شدیم و این کار قصه تقدیر الهی بود با وجود قضاء الهی ما را بشما می آورد و رحسین کیا پوشیده نیست بر لب آب کرد الم که رسیدیم گفتم با حسین کجا شاید که این سواران که از ان سوی لب آند بطلب ما آمده باشند غرض آنکه تا این غایت دانسته متوجه شما می رسیدیم و خواجه فخرالدین معلوم باشد که شب در مسجد خفته بودیم اورا مولانا محمود را بیدار کرده و بر لب کشتی رفته و بحث گرفتن این قنبر و سپهرن چه مقدار رفت یعنی این فقیر ازین غافل نبود حضرت عزت نموده بود با تقدیر الهی چاره نیست اکنون رقم امید چنانست که به بود درین باشد خاطر جمع دارند (دارید) و هر کس متفرق بگوشه بسر برند بجایی که کس نداند که ایشان تعلق بکه دارند و همت دارند هر جا که باشد از اطفال ما که بغایت بی کس اند غافل نباشد دوم با ما همه درویشان خاطر صاف کردیم و از خوردها پیش گذشتیم آن عزیزان نیز خاطر جمع دارند مولانا محمود عبدالقادر خود رفتند خرقة پوش معلوم نیست کجا اند جماعت اهل خانه و والده سید تاج الدین سلام بخواند اشتیاقرا از خود قیاس کند خواستیم که روزی چند کار بمراد ایشان شود با هستگی نشد ما را بحال کتند که ما محل کردیم با فرزندان محنت زیاده دارند خاطر بجهت ایشان نیک پریشانست بواسطه آنکه سید تاج الدین درین جاست غم بخورید جماعت اطفال نور دیدگان بجمع سلام بخوانند هیچ نگرانی ندارم الا بجهت آن مسکینان ان شاء الله که ح عزت به بی کسی ایشان نظر کند خاطر جمع دارند اگر چه نمیتوانند داشت و دل در خدا بندند همشیره بزرگ سلام الله می باید رعایت همشیرگان کوچک بکنند و خاطر ایشان را بغایت نگاه





بود سید تاج الدین برآند که دویا بگیزان میان کسکه یان ودشت و بوهن و نیکو بتن تا بجلاد شیر وصیت آکس که هجی هجی نه از اوریشم خوبیند از ان وقتی که بششرن این مکتوب را که بخوانند بخانه خواجه فخرالدین رسانند. وصیت نامه حضرت علی (اعلی؟) متع الله المسلمین من فضائله

وصیت این پدرآست که قضیه ما حالیا باحق تعالی افتاده است احوال چند بادرویش حاجی گفته ام در باب آن فرزندان میاید که از سخن حاجی تجاوز نکینند و غم و غصه بخود راه ندهد و خاطر بخاندان انبیا و اولیا برند و برده و (ا) سیر شدن ایشان بران فرزندان پوشیده نباشد که مرا در جهان هیچ نگرانی بغیر از فرزندان و بی کسان بجای دیگر نیست اما بخدای توکس بی کسانست امروز آن مظلومان بی کس مانده اند باشد که کس بی کسان ترحم کند و بر بی کسی شما بخشاید و فرزندان البته البته از برای خاطر من و خشتودی من نماز ترک نکینند و چیزی البته بخوانند و از فرمان همشیره بزرگ پدر زوند که بجای پدر و مادر ایشانرا اوست و از قبل من و کبل وصی اوست

وصیت نامه اعلی متنا الله عن فضائله فی الدارین جماعت فرزندان سلام بخوانند دل در خدای بندند که کسی بی کسان اوست و چاره ساز بیچارگان بجهت این پدر تفرقه بخود راه ندهند که این پدر از قبل دین ندارد و این قدر سبب آن مسکینان سوار دولت جاوید در گذار آمد  
عنان او نگرقتند از گذار برقت